

میراث سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ناصر اطروش در دیلمان، گیلان و طبرستان

رجبعلی علیزاده^۱، علی بیات^۲، مصطفی مجد^۳، عبدالله رجایی^۴

(دریافت مقاله: ۹۷/۰۲/۱۳ - پذیرش نهایی: ۹۷/۱۱/۰۱)

چکیده

حضور علویان در نواحی شمال ایران از اواسط سده سوم قمری آثار عمیق، گسترده و پایداری در اوضاع این مناطق برجای نهاد. در پژوهش حاضر میراث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ناصر اطروش و پیامدهای فعالیت وی در آن نواحی با تکیه بر منابع معتبر و تحقیقات جدید به روش توصیفی - تحلیلی بررسی می‌شود. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که کرامت انسانی، مبنای اندیشه و اخلاق سیاسی، وحدت اجتماعی عامل اصلی در اجرا و تحقق آرمانهای سیاسی، روا داری نسبت به مخالفان، عفو خطاکاران و اغماض نسبت به زیردستان از مشخصات اندیشه و حیات سیاسی ناصر اطروش بود و او از این طریق توانست قدرت سیاسی از دست رفته علویان و آموزه‌های فکری، فرهنگی و سیاسی تشیع را میان ساکنان بومی منطقه احیاء کند. همچنین، تعالیم فقهی وی حاکی از تقریب فقه زیدیه به امامیه بود.

کلید واژه: ایران، علویان، ناصر اطروش، میراث سیاسی، میراث فرهنگی، میراث اجتماعی.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی؛

Email: rajabali.alizadeh92@gmail.com

Email: abayat@ut.ac.ir

۲. دانشیار دانشگاه تهران؛

Email: majd.mostafa@gmail.com

۳. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرعباس؛

Email: Abdollahrejaee@yahoo.com

۴. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل؛

۱. مقدمه

تشکیل دولت علویان طبرستان زمینه‌دگرگونی‌های فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی وسیعی را در ایران پدید آورد. گرچه درباره علویان طبرستان و ناصر اطروش پژوهش‌های متعددی در دست است و مهاجرت ناصر اطروش به مناطق شمالی ایران و فعالیت‌های او پیامدهای سیاسی، فکری - فرهنگی و اجتماعی قابل توجهی در منطقه پدید آورد، اما این موضوع تاکنون به صورت جامع و دقیق بررسی نشده است. ما در اینجا بررسی کوتاهی از پژوهش‌های مربوط به این موضوع به دست می‌دهیم.

۱-۱. کتاب

۱. ابوالفتح حکیمیان، در علویان طبرستان، به نحوه ورود اسلام و علویان به این منطقه و پیدایش زیدیه در طبرستان پرداخته است. مؤلف، ناصر اطروش را فردی فاضل، عالم زیدی مذهب معرفی کرده، اما به نقش و پیامدهای مهاجرت وی به ایران نپرداخته است.

۲. مصطفی مجد، در کتاب ظهور و سقوط علویان طبرستان، ضمن بررسی تاریخ سیاسی، اجتماعی علویان طبرستان، فصل چهارم کتاب را به ناصر اطروش و خدمات سیاسی و فرهنگی وی اختصاص داده است. او ناصرالحق را از رهبران برجسته علویان زیدی دانسته است و اینکه او برای نزدیک کردن زیدیه به امامیه کوشید. این مؤلف برای او سه دوره فکری و رفتاری قائل شده است: دوره اول اندیشه و عمل زیدی؛ دوره دوم گروش به اندیشه امامیه و در عمل زیدی؛ و دوره سوم اندیشه و عمل امامیه. اما این پژوهش در ابعاد گسترده‌تر به خدمات سیاسی، اجتماعی، به‌ویژه به آثار و تألیفات و تأثیرات فرهنگی ناصرالکبیر در منطقه پرداخته است.

۳. محمدکاظم رحمتی در کتاب زیدیه در ایران، فصل سوم اثر خود را به حکومت ناصر اطروش و مکتب فقهی ناصریه اختصاص داده است. بیشتر مباحث کتاب در موضوع تاریخ زیدیه و فعالیت فرهنگی آنان در قرون بعدی است. در این اثر در موضوع پژوهش حاضر به ویژه درباره نقش و میراث ناصر اطروش در عرصه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در قرن سوم که سبب تغییرات مهمی در منطقه شمال ایران شده بود، بحث خاصی ارائه نشده است.

۴. ویلفرد مادلونگ، به اخلاق و رفتار ناصر للحق اشاره کرده و وی را فردی سلیم النفس و اهل مدارا در تعامل با مردم و زیر دستانش معرفی کرده است. وی همچنین در فرقه‌های اسلامی ناصرالحق را شیعه زیدی دانسته است. مادلونگ در این آثار به

دستاوردهای سیاسی اجتماعی ناصر اطروش توجه خاصی نشان نداده و بیشتر به مسائل فکری و عقیدتی شیعه زیدیه پرداخته است.

۵. سنت لوئی رابینو، در ولایات دارالمرز/ایران، گیلان، به مجاهدات ناصرلحق در مبارزه با رسوم ظالمانه حکومت محلی جُستانیان و تسلیم این خاندان در برابر ناصر اطروش و موفقیت‌های او از جمله در نشر و گسترش شیعه زیدیه در گیلان پرداخته است. رابینو در حوزه فرهنگی به آثار و تألیفات ناصر الکبیر و آثار فرهنگی و نقش مکتب فقهی ناصریه و کوشش‌های فکری - فرهنگی شاگردانش در منطقه شمال توجه نکرده است.

۲-۱. مقالات

۱. سیدعلی موسوی‌نژاد و سیداکبر موسوی تنیانی در مقاله «بررسی انتقادی دیدگاه‌ها درباره مذهب ناصرالکبیر و خاندان وی» ضمن بیان نقش وی در نشر اندیشه شیعی و نقد نظر کسانی که وی را امامی مذهب دانسته‌اند، تصریح کرده‌اند که ناصرلحق با ائمه شیعه ارتباط داشت و گام‌های مؤثری در نزدیکی زیدیه به امامیه برداشت؛ با این همه، نمی‌توان وی را شیعی امامی مذهب دانست. در مقاله یاد شده به نقش و عملکرد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ناصر اطروش پرداخته نشده است.

۲. محمد شورمیچ و همکاران در مقاله «نقش و عملکرد ناصر الکبیر در نشر اندیشه شیعی در طبرستان» به بررسی علل گرایش و همراهی مردم با سادات علوی و چگونگی تشکیل حکومت علویان در طبرستان پرداخته‌اند. نویسندگان مقاله به نقش ناصر اطروش در نشر فرهنگ شیعی در منطقه توجه کرده و از اخلاق و سیره و آثار و تألیفات ناصر و مکتب فقهی ناصریه و خدمات فرهنگی او، به صورت بسیار مختصر سخن به میان آورده‌اند، چنانکه نقش و عملکرد وی در ابعاد سیاسی، اجتماعی نیز بررسی نشده است.

۳. ابراهیم فلاح مؤلف مقاله «تحلیلی از زندگی ناصر کبیر» با رویکرد اخلاقی و فرهنگی به تحلیل زندگی و شخصیت ناصرلحق پرداخته است. او ناصر اطروش را حاکمی اخلاق مدار و نسبت به دیگران مهربان و دارای آثار و تألیفات و مجاهدی سختکوش در مسیر ترویج تشیع در شمال ایران معرفی کرده است.

با توجه به ملاحظات فوق، در این مقاله، میراث سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ناصر اطروش در شمال ایران با رویکرد اکتشافی و به صورت توصیفی - تحلیلی بررسی خواهد شد.

۲. شرح حال و مهاجرت ناصر اطروش به ایران

تاریخ ولادت ابومحمد حسن بن علی ملقب به ناصرالحق و ناصرالکبیر، را در دهه سوم قرن سوم، به سال ۲۳۰ ق نوشته‌اند. وی در خانواده‌ای اهل علم و سیادت پرورش یافت (جدبان، ۸؛ موسوی نژاد، ۳۰) سید محسن امین تاریخ ولادتش را سال ۲۲۵ ق ذکر کرده است (امین، ۱۷۹ / ۵). شیخ طوسی، وی را در شمار اصحاب امام علی بن محمد هادی (ع) نام برده^۱ و نسبش را تا علی بن ابی طالب چنین آورده است: الحسن بن علی بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب، الناصر للحق (طوسی، ۳۸۵). بنا بر این، نسب ناصرالکبیر با چهار واسطه از طریق عمر اشرف به امام سجاد (ع) می‌رسید.

شیخ مفید، ضمن ستایش از عمر اشرف به موقعیت وی در میان فرزندان امام سجاد (ع) اشاره و او را فردی فاضل، بزرگوار و اهل ورع و سخاوت‌مند توصیف کرده است (شیخ مفید، ۵۱۹ / ۲). سید مرتضی نیز، وی را جلیل‌القدر و دانشمند خوانده و از ابوالجارود زیاد بن منذر روایتی نقل کرده که در آن امام باقر (ع) در مقام ستایش وی فرموده است: «عمر چشم من است که با او می‌بینم (شریف المرتضی، ص ۶۳، ۶۴). به نوشته امین، پدر حسن بن علی از عالمان و راویان حدیث و از شاعران زمانه خود بود (امین، ۱۷۸/۸). وی احتمالاً مانند دیگر علویان در زمان خلافت متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷) به عراق (سامرا) احضار شد (موسوی نژاد، ۳۰). مادر حسن بن علی بانویی خراسانی حبیبیه نام بود (هارونی، ۱۱۷).

به نظر می‌رسد حسن بن علی پیش از ۲۷۰ ق و در عهد امام حسن عسکری (ع) به ایران مهاجرت کرد و به علویان طبرستان پیوست (شهرستانی، ۲۱۲/۱). وی از نزدیکان و مقربان دستگاه حسن بن زید و به ویژه محمد بن زید بود. او در ایام حکومت محمد بن زید برای تبلیغ و مبارزه به نیشابور رفت، اما کسانی از هواداران محمد بن عبدالله خجستانی، وی را دستگیر کردند و در پی اصابت شلاق به گوشش، دچار مشکل شنوایی شد و به همین دلیل به او لقب اطروش دادند، به معنای کسی که گوشش سنگین است (هارونی، ۱۲۴). البته برای وی القاب دیگری نیز ذکر شده است: ناصر للحق، ناصر الکبیر، داعی الی الحق، صاحب الدیلم (نوری، ۲۱۶/۳؛ امین، ۱۷۹/۵). سرانجام ناصر اطروش پس از عمری مجاهدت برای گسترش اسلام و تشیع در سن ۷۴ سالگی به سال

۱. اما ابن اسفندیار وی را مصاحب امام حسن عسکری (ع) دانسته است (تاریخ طبرستان، ص ۹۷).

۳۰۴ ق در شهر آمل چشم از جهان فرو بست (ابن اسفندیار، ۲۷۵)، اما میان برخی مآخذ بر سر سبب درگذشت (ابن خلدون، ۳۵/۳) و زمان و سن او (ابن اثیر، ۸۲/۸) اختلاف هست که بر روی هم، چندان قابل توجه به نظر نمی‌رسند. این قول که ناصر اطروش پس از کناره‌گیری از قدرت در ۷۴ سالگی یا ۷۹ سالگی به مرگ طبیعی از دنیا رفت، قوی‌تر می‌نماید. سید محسن امین اختلاف نظرها درباره سن ناصر را به سبب وقوع تصحیف در «تسعون» به جای «سبعون» دانسته و اینکه، به همین سبب، سن ناصر الکبیر را ۹۹ و ۹۵ سال آورده است (امین، ۱۷۹/۵).

۳. مذهب اطروش

درباره مذهب ناصر اطروش مورخان و فرقه نگاران نظر یکسانی ندارند؛ گرچه غالباً وی را شیعه زیدی دانسته‌اند. فرزندش ابوالحسین احمد، که خود امامی مذهب و از پیروان امام حسن عسکری (ع) بود، در اشعار خود، پدر را به سبب اعتقاد به مذهب زیدی نکوهش کرده است (ابن اسفندیار، ۲۷۳؛ آملی، ۱۰۸) به نظر می‌رسد این سندی است محکم که بر زیدی بودن ناصر اطروش دلالت دارد. همچنین مورخان و فرقه نگارانی چون شهرستانی (۲۰۵/۱)، ابن اثیر (۸۲/۸) و ابن خلدون (۳۴/۳) و معاصران همچون رابینو (۴۵۴)، مادلونگ (فرقه‌های اسلامی، ۱۴۳)، مشکور (۲۱۸) و جعفریان (۲۲۶) ناصرالحق را زیدی مذهب دانسته‌اند. افزون بر آثار متعدّدش در اثبات انتساب او به زیدیه، مهم‌تر اینکه مکتب فقهی ناصریه در فقه زیدی منسوب به اوست.

با این همه، برخی از علمای امامیه نظیر نجاشی، طوسی، مامقانی و سید محسن امین براساس برخی از تألیفات و دیدگاه‌های فقهی ناصر، وی را شیعه امامی معرفی کرده‌اند (ر.ش: ادامه مقاله). آنان به ادله‌ای چون احکام مربوط به طلاق بدع^۱، متعه، ارث، مسح پا در وضو، عبارت حی‌علی‌خیرالعمل در اذان و اقامه، قنوت و نقل احادیثی از

۱. طلاق بدعی، عبارت است از: ۱- طلاق زن غیر حامله در حال حیض یا نفاس، در صورتی که شوهرش با او آمیزش کرده باشد و نیز نزد همسرش حاضر باشد و یا زوج غایب باشد، لیکن مدتی که زن بر حسب عادت از پاکی فعلی به پاکی بعدی منتقل می‌شود، صبر نکند. ۲- طلاق زن در پاکی‌ای که همسرش در آن با وی نزدیکی کرده باشد و زن یائسه یا نابالغ و یا حامله نباشد. ۳- سه طلاقه کردن زوجه در یک مجلس بدون آنکه بین طلاق‌ها رجوعی صورت گیرد. البته در این صورت یک طلاق واقع می‌شود. (که این امر موافق فقه اهل سنت و زیدیه است و امامیه آن را قبول ندارد) جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۱۱۶-۱۱۷.

امام جعفر صادق (ع)، از جمله حدیثی درباره تقیه: «التقیة دینی و دین آبائی و لا ایمان لمن لا تقیة له» (اطروش، ۶۹) و برخی از تألیفات ناصر اطروش در موضوع امامت، از امام علی (ع) تا صاحب الامر (ع)، استناد کرده‌اند؛ به ویژه که زیدیه به تقیه و مهدویت عقیده ندارند. مؤلف مستدرک الوسایل ضمن ستایش از ناصرالکبیر وی را عالمی بزرگ، صاحب تألیفات متعدد و بدون ارائه ادله، امامی مذهب دانسته و به کتاب نواده دختری او، سید مرتضی به نام الناصریات در موضوع فقه مقارن و مشتمل بر مسائل اختلافی و جمع و نقد آنها پرداخته و نوشته است که وی در زمان خلافت المقتدر در طبرستان و دیلم قیام کرد و قبرش در آمل است؛ او به مرگ طبیعی از دنیا رفت یا به شهادت رسید، اما زیدیه از روی توهم یا خطا او را امام خویش می‌دانند، بلکه وی از علمای بزرگ امامیه است (نوری، ۲۱۶/۳). مامقانی، به نقل از شیخ بهائی، ناصرالحق را پیرو مذهب امام جعفر صادق (ع) دانسته و اینکه این موضوع در آثار و تألیفات وی مشهود است. گرچه ناصر اطروش به صراحت پیرامون پاره‌ای موضوعات خاص سخن نگفته، اما برای ایجاد وحدت و جلوگیری از پراکندگی پیروان مذاهب و تألیف قلوب، به جمع برخی از احکام فریقین با فقه امامیه باور داشته است؛ مثل جمع بین غسل و مسح در وضو و جمع بین قنوت امامیه و شافعی در نماز و عدم نفی یا پذیرش صریح متعه. او همچنین در باب نکاح، ارث را واجب شمرده، ولی در متعه ارث و اذن ولی و شهود را واجب ندانسته است. بنابراین، شاید در نظر وی، متعه و جاهت شرعی داشته است. او در برخی آثار خود به این نکته اشاره کرده است که در زمان پیامبر (ص) متعه وجود داشت، اما در غزوه خیبر پیامبر (ص) آن را تحریم کرد. امت نیز بر حلال و حرام آن اجماع نکردند، بنابراین، توقف به هنگام اختلاف امت درست خواهد بود (مامقانی، ۱۰۱/۲۰).

غالب نظرات و دعاوی مذکور درباب امامی مذهب بودن ناصر مبتنی بر نظر نجاشی و به استناد کتابی از نجاشی است که آن را از آثار ناصر دانسته و دیگران آن را دلیل بر امامی مذهب بودن وی گرفته‌اند. نجاشی در رجالش درباره ناصر للحق چنین نوشته است: وی معتقد به امامت بود و کتابهایی در این زمینه تألیف کرد: کتابی کوچک درباره امامت، کتابی بزرگ در امامت، کتابی درباره فدک، کتابی درباره نسب امامان و فرزندان شان تا صاحب الامر (نجاشی، ۵۷-۵۸).^۱ به نظر می‌رسد آنچه درباره عقیده ناصر الکبیر

۱. عبارت نجاشی (ص ۵۷-۵۸) چنین است: الحسن بن علی بن الحسن بن عمر بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب ابو محمد اطروش، رحمه الله، كان یعتقد الامامة و صنف فیها کتبا، منها: کتاب

براساس منقولات نجاشی برای علمای امامیه حاصل شده است، می‌تواند مربوط به مفهوم امامت از دو منظر کلام امامیه (اثنی عشریه) و زیدیه باشد؛ یعنی نجاشی امامت به مفهوم امامیه را مراد کرده است، زیرا زیدیه به اصل امامت معتقدند و نیز شاید برخی عبارت نجاشی درباره ناصرلحق را که «کان یعتقد الامامة» به اشتباه به «امامیه» مراد کرده باشند. چنانکه مراد از «صاحب الامر» در نزد ناصر اطروش نمی‌تواند لزوماً به صاحب الزمان (عج) تأویل شود. به نوشته هوسمی، یکی از شارحان فقه ناصری، ناصرلحق اعتقاد فرقه قطعیه - تعبیر ناصر در باب امامیه - را در موضوع امامت فرزند حضرت حسن عسکری (ع) نفی کرده است. گوید که وی (امام عسکری) پسری نداشت و آنها (قطعیه) می‌گویند: او را فرزندی پنهان شده در حجاز است. ناصر اطروش (با طعن به امامیه) گوید: این فرقه ادعای امامت کسی را می‌کنند که نه خودش را می‌شناسند و نه میزان علمش را و اینان قطعیه نامیده می‌شوند (الابانة، هوسمی، ۱۰۶۷-۱۰۶۶).^۱ البته دیدگاه هوسمی خود محل نقد است. گذشته از دیگر ادله، سید مرتضی نواده دختری الناصر در ناصریات، که در آن به ارزیابی بعضی دیدگاه‌های ناصرالکبیر پرداخته، وی را زیدی مذهب معرفی کرده و بر آن است که آراء وی با شیعه امامیه قرابت دارد (مجد، ۲۲).

بنابراین، در باب زیدی بودن ناصر اطروش با توجه به ادله و مستندات قطعی و ضعف دیدگاه‌های مخالفان تردید نیست، اما می‌توان گفت که وی بیش از دیگر رهبران زیدی به شیعه امامیه نزدیک بود و بسا که بتوان، تقریب زیدیه به امامیه را در ایران تا حدی محصول اندیشه‌ها و کوشش‌های ناصرلحق دانست؛ روندی که در جریان رو به گسترش تشیع امامیه پس از او و به ویژه در عصر آل بویه ظاهر شد.

۴. پیوستن ناصر اطروش به علویان طبرستان

مهاجرت ناصر اطروش به ایران، متأثر از انگیزه‌ها و عواملی بود که دیگر علویان هم بنا بر آنها طی قرون دوم و سوم به ایران مهاجرت کردند؛ همچون ناامنی‌های سیاسی، اجتماعی در حجاز و عراق از سویی و زمینه‌های بالنسبه مساعد اجتماعی، سیاسی در

→ فی الامامة صغیر، کتاب الطلاق، کتاب فی الامامه کبیر، کتاب فدک، و الخمس، کتاب الشهداء و

فضل أهل الفضل منهم، کتاب فصاحة ابي طالب، کتاب معاذیر بنی‌هاشم فیما نقم علیهم، کتاب أنساب

الائمّه و موالیدهم الی صاحب الامر علیهم السلام.

۱. «أنه لم یکن للحسن العسکری ولدا و هم [أی القطعیة] یقولون ان له ولدا مستورا بالحجاز. قال الناصر

للحق هذه الفرقة تدعی الامام لمن لا یعرف عینه و علمه و انما سمیت بالقطعیة».

جامعه ایرانی. وی احتمالاً دوره جوانی را در عراق سپری کرده بود و در زمره اصحاب امام‌هادی(ع) به شمار می‌رفت (طوسی، رجال، ۳۸۵) و مدتی را نیز در مصاحبت امام حسن عسکری(ع) به سر برد (ابن‌اسفندیار، ۹۷). او پس از شهادت امام حسن عسکری(ع)، به ایران مهاجرت کرد (موسوی‌نژاد، ۳۰). عامل مهمی که در سبب مهاجرت ناصر اطروش به ایران در کنار سایر عوامل پر رنگ تر می‌نماید، استقرار حکومت علویان طبرستان بود، زیرا در برخی منابع، اطروش را در شمار مدافعان حسن بن زید (داعی کبیر) معرفی کرده‌اند (مرعشی، ۱۳۵). با این توضیح که، وی پس از پیوستن به علویان طبرستان در شمار نزدیکان و یاران وفادار حسن بن زید قرار گرفت (همانجا). با این همه، در منابع موجود نکته خاصی در باب فعالیت‌های او در آن مقطع دیده نمی‌شود و حتی ابن اسفندیار نیز در این باره خاموش مانده است، جز اشاره‌ای به بدگمانی محمد بن زید نسبت به اطروش: « او در بند دعوت و ریاست خلق است» (ابن اسفندیار، ۲۵۱). از این گزارش می‌توان استنباط کرد که گرچه ناصرالکبیر در دوره حکمرانی محمد به امر تبلیغ و تعلیم اشتغال داشت و کمتر به امور سیاسی و نظامی می‌پرداخت، اما محمد بن زید نسبت به او گمان ریاست طلبی می‌برد. در هر حال، ناصر الکبیر در مجموع به محمد بن زید وفادار بود و می‌دانیم که به اسارت سپاهیان خجستانی، حاکم نیشابور در آمد و بر اثر شلاق، کم شنوا شد (هارونی، ۱۱۸). همچنین، باید از درخواست محمد بن زید از خجستانی برای آزادی ناصر اطروش یاد کرد. این گزارش‌ها اختلاف میان آن دو را کم رنگ جلوه می‌دهند، به ویژه که ناصرلحق پس از آن، همواره همراه و حامی محمد بن زید بود (مجد، ۱۳۵). به علاوه، اشعار و مراثی اطروش در فراق محمد بن زید قابل تأمل است (ابن اسفندیار، ۲۶۷).

ناصر اطروش برای استقرار آرمان‌های خویش در بسط و گسترش آموزه‌های شیعی از هر کوششی دریغ نکرد و سختی‌های بسیاری را به جان خرید (شوشتری، ۳۲۰/۲). ناصرلحق به رغم موقعیت خاصی که نزد حسن بن زید و برادرش محمد بن زید داشت، حاضر نشد منصب دیوانی بپذیرد و حتی پیشنهاد محمد بن زید را برای عهده داری امر قضاء نیز نپذیرفت (جدبان، ۸). آیا از چنین گزارش‌هایی می‌توان همچون مؤلف المصابیح نتیجه گرفت که وی، حسن بن زید و محمد بن زید را در مسیر عدالت و اعتدال نمی‌دید؟ (حسنی، ۶۰۳). به هر حال، در گزارش‌های متقدمان و پژوهش‌های متأخران، از او به عنوان احیاگر حکومت علویان طبرستان پس از دوره‌ای فترت یاد شده است.

۵. پیامدهای حضور ناصر اطروش در ایران

۱-۵. پیامدهای سیاسی

۱-۱-۵. بازسازی دولت علویان طبرستان

ناصرللق، بیش از سه دهه به طور مستمر در حکومت علویان طبرستان حضور داشت. پس از کشته شدن محمد بن زید (۲۸۷ق) به دست یکی از سرداران اسماعیل بن احمد سامانی، به نام محمد بن هارون (طبری، ۸۱/۱۰؛ ابن اسفندیار، ۲۵۶)، طبرستان به مدت سیزده یا چهارده سال (ابن اثیر، ۸۲/۳) به دست سامانیان افتاد. ناصر اطروش در این دوره به مناطق گیلان و دیلم مهاجرت کرد و در آنجا به تعلیم، ارشاد و سامان دهی اوضاع سیاسی و اجتماعی مردم مشغول بود (ابن اسفندیار، ۲۶۷). وی ضمن ترویج و تبلیغ آموزه‌های اسلامی و شیعی، با خاندان‌ها و متنفذان محلی، که مردم بومی نیز به سبب ستمگری ایشان با آنان مخالف بودند، مبارزه کرد. وی در این دوره، اندیشهٔ احیاء حکومت علویان طبرستان را نیز در سر می‌پروراند. او در این مدت با موعظه‌های حسنه توانست دهها هزار نفر از مردم آن سامان را با اسلام و تشیع آشنا سازد و مردم بومی را چنان به خود جلب کرد که در راه او حاضر به فداکاری بودند. گفته‌اند که وی در میان مردم محبوبیت خاصی داشت (ابن اثیر، ۸۲/۸). ناصر اطروش، که از مردم گیلان و دیلمان، مبارزانی سلحشور تربیت کرده بود، سرانجام پس از نبردی سرنوشت‌ساز، سپاه محمد صعلوک والی ری و گماشتهٔ سامانیان در طبرستان را شکست داد و طبرستان را از سلطهٔ سامانیان به در آورد (طبری، ۱۴۹/۱۰). بدین سان، دیگر بار حکومت علویان برقرار شد (۳۰۱ ق) (اصفهانی، ۱۹). ابن اسفندیار ورود فاتحانهٔ ناصر اطروش به آمل را چنین گزارش کرده است: «... ناصر کبیر بعد دو روز به آمل خرامید و به سرای حسن بن زید فرو آمد و چنانکه از فضل و علم و ورع او سزید با خلاق عدل و عاطفت پیش گرفت و گناهان عفو فرمود و بیعت اهل آمل و نواحی بستد» (ابن اسفندیار، ۲۶۸-۲۶۹).

۲-۱-۵. ترویج آموزه‌های سیاسی شیعی

امامت هم به لحاظ کلامی و هم سیاسی، آموزهٔ اصلی تشیع است و ریشه در قرآن و حدیث نبوی دارد و قدمشترک همهٔ نحله‌های شیعی درعین تنوع و اختلاف، امامت است. زیدیه هم قرائت خاص خود را از این اصل بنیادی داشته است. ناصر اطروش به عنوان شیعه‌ای زیدی، به ترویج امامت به عنوان مبنای اندیشهٔ سیاسی نحلهٔ خود

پرداخت. امام از دیدگاه این نحله شیعی، علاوه بر اینکه باید عالم به احکام اسلامی باشد، باید برای تشکیل حکومت، احقاق حقوق مردم و اشاعه عدل و مبارزه با ستم و ستمگران قیام کند و عملاً رهبری جامعه را برای مبارزه با تباهی‌ها و ستمگران برعهده گیرد. برخی از آثار ناصرلحق در باب امامت، حاکی از اهتمام ویژه وی نسبت به این مبحث مهم سیاسی است، که در عین حال یکی از آموزه‌های مهم کلامی شیعی و به خصوص زیدیه است. حکومت امام زیدی در مقام امامت الناصر تجلی و ظهور عینی یافت و تأثیر عمیقی هم در مواضع سیاسی ناصر و هم بر پیروان زیدی او بر جای نهاد. او حکومت خود را بر مبنا و بنا بر هدف تحقق عدالت بنیان نهاد و براساس آموزه‌های قرآنی، قدرت را برای برقراری قسط و عدل و مبارزه با ظلم و دفاع از حقوق ستمدیدگان و اجرای فرمان‌های الهی در جامعه به کار گرفت. الناصرلحق در دوره فترت، با تحصیل رهبری دینی - سیاسی منطقه گیلان جهت استیفای حقوق مردم با حکام زورگوی محلی به مبارزه برخاست و رسوم ظالمانه خاندان وهسودانی را از میان برداشت و مردم آن دیار را از ستم آن خاندان رهانید. ناتوانی خاندان وهسودانی در برابر اقتدار و محبوبیت ناصر اطروش سبب شد تا سرانجام وهسودانی پیروی از وی را گردن نهد (مجد، ۸۳). استمرار محبوبیت علویان در منطقه حتی پس از سقوط حکومت آنان (۳۱۶ق)، حاکی از پایگاه بلند محبوبیت این خاندان بود که ناصر اطروش در آنجا پایه گذاری کرد (رحمتی، ۸۳).

استقرار حکومت آل بویه زیدی مذهب، آل کیای گیلان و جنبش‌های شیعی پس از علویان در تاریخ ایران نمی‌توانست از زمینه‌هایی که علویان طبرستان و از جمله الناصر ایجاد کرده بودند، متأثر نباشد (مجد، ۵۹)؛ چنان که سادات مرعشی در مازندران به رهبری سید میر قوام الدین مرعشی از شاگردان سید عزالدین سوغندی و مصاحب شیخ حسن جوری (مرعشی، ۱۶۶، ۱۷۱) که حکومت ظالمانه کیا افراسیاب چلاوی را ساقط کرد (همو، ۱۷۷) و با به دست گرفتن حکومت مازندران موجبات نشر و گسترش تشیع را فراهم آورد و سرانجام، صفویان نیز در استقرار حکومت شیعی خویش از این زمینه‌ها بهره گرفتند (مجد، ۵۹، ۱۳۸۸).

۳-۱-۵. اخلاق سیاسی

اندیشه و عملکرد ناصر اطروش حاکی از آن است که به باور وی، حاکم علاوه بر رعایت اخلاق فردی باید مقید به اخلاق سیاسی هم باشد. از دوره زمامداری وی گزارش‌های قابل توجهی در دست است که از کرامت انسانی وی و تلفیق اخلاق فردی و سیاسی

حکایت می‌کند. سخنان وی با مردم آمل در نخستین روز حکومتش جالب توجه است: «ای مردم، بین من و شما هیچ فاصله‌ای نیست و بر در سرای من نگهبانی وجود ندارد. بزرگان شما برادران من و جوانان شما فرزندان من هستند. تنها هم نشینان من دانشمندان شما و تنها استراحت من گفت و گو با شماست» (جدبان، ۲۶). نشانه‌ی دیگر از اخلاق سیاسی وی، کناره‌گیری از حکومت و تفویض قدرت به کسی بود که شایسته‌ی حکومت بود، گر چه آن فرد از منتقدان و مخالفان وی به شمار می‌رفت (ابن اسفندیار، ۲۷۲). ناصر اطروش پس از برقراری نظم و آرامش و در پی شورش مخالفانش، تمایل چندانی به ادامه‌ی حکومت نشان نداد و تصمیم خویش را در واگذاری حکومت به دیگری آشکار کرد؛ در حالی که حسن بن زید و محمد بن زید بر استمرار حکومت موروثی تأکید داشتند: محمد بن زید «فرزند خویش زید بن محمد بن زید فرمود بولایت عهد پدید آورد و بر منابر و دراهم نام او با نام خویش ملحق گردانید» (ابن اسفندیار، ۲۵۲)، اما ناصر اطروش در امر جانشینی خویش شیوه‌ی دیگری در پیش گرفت: او که برای حاکم پس از خود معیارهای ویژه‌ای در نظر داشت (هارونی، ۱۲۶-۱۲۷)، به رغم مخالفت فرزندان، پسر عمومی خود حسن بن قاسم را به جانشینی برگزید و اصل توارث در انتقال قدرت را نقض کرد (ابن اسفندیار، ۲۷۲). میر ظهیرالدین مرعشی نیز به چگونگی واگذاری قدرت از سوی وی اشاره کرده است: «بعد از آن سید، احکام پادشاهی و امر و نهی مُلک را به سید حسن قاسم که ابن عم او بود باز گذاشت» (مرعشی، ۱۴۶). مؤلف تاریخ رویان تصمیم اطروش را ناشی از نیکو سیرتی و عفت و صلاح حسن بن قاسم دانسته است (آملی، ۱۰۷). این اقدام ناصرللق در باب جانشینی، بر محبوبیت او نزد مردم بیش از پیش افزود، اما پسران وی، که فکر می‌کردند حکومت حق موروثی آنهاست، با حاکم جدید سر ناسازگاری داشتند (ابن اسفندیار، ۲۷۶). اقدام ناصر اطروش را در بر هم زدن اصل وراثت در انتقال قدرت می‌توان عملی شجاعانه در حوزه اخلاق سیاسی تلقی کرد.

۵-۱-۴. عدالت ورزی ناصر اطروش بر مسند قدرت

عدل جزو اصول مذهب تشیع محسوب می‌شود و در کلام سیاسی این نحله جایگاهی ویژه دارد. به همین سبب، شیعیان اعم از زیدی و امامی، در پی تحقق آن بوده‌اند و لازمه‌ی تحقق چنین امری را دستیابی به قدرت و تشکیل حکومت می‌دانستند. بنابر گزارش مآخذ، ناصر اطروش پس از سقوط حکومت علویان طبرستان، ضمن تبلیغ و ارشاد مردم گیلان با اخذ زکات از مردم، آن را در امور عام المنفعه هزینه می‌کرد (ابن

اثر، ۸۲/۸). وقتی در آمل حکومت علویان را احیاء کرد، مردم از وی خواستند تا بر اساس حکومت گذشته از آنان مالیات دریافت شود و وی این پیشنهاد را پذیرفت (ابن اسفندیار، ۲۷۰). طبری که از اهالی آمل و هم عصر ناصر اطروش بود، گرچه به لحاظ مذهبی با وی توافق نداشت، با این حال، ناصرلحق را ستوده و در اجرای عدالت او را چنین توصیف کرده است: «مردم به عدالت و حسن رفتار و بپا داشتن حق، کسی را همانند ناصر اطروش ندیدند» (طبری، ۱۴۹/۱۰). بنابر گزارشی، یکی از کارگزاران سابق طاهریان، نزد وی آمد و گفت: مقدار مالیاتی که از زمین‌های کشاورزی و رودخانه‌ها دریافت شده مبلغ ششصد هزار درهم است، ناصرلحق نپذیرفت و پاسخ داد: در کتاب و سنت رسول خدا چنین چیزی وجود ندارد، همانا من فرزند پیامبر خدا هستم و از او پیروی می‌کنم (نسائی، ۱۸۵). براساس این گزارش، چنین به نظر می‌رسد که ناصر اطروش به افزایش مالیات رضایت نداشت و به نوعی با معافیت مالیاتی موافق بود.

۲-۵. پیامدهای اجتماعی

۲-۵-۱. ترویج احکام اجتماعی اسلام

نگاه ناصر اطروش به مدیریت جامعه مبتنی بر فقه و احکام فقهی بود و او خود را ملزم به اجرای آن احکام می‌دانست. وی در نامه‌ای توجه و اهتمام خود را به اجرای احکام فقهی چنین بیان کرده است: من برای امر به معروف و نهی از منکر و احیای آن چه از کتاب خدا مرده و از سنت رسولش دفن شده خواهم کوشید (جدبان، ۱۰). همچنین در باب اداره و اصلاح امور اجتماعی رساله‌*الاحتساب* را در موضوع حسبه نگاشت و در آن وظایف محتسب را به تفصیل برشمرد (الاحتساب، ۳۸).

وقتی ناصرلحق در آمل به حکومت رسید، در جمع مردم به ذکر گوشه‌ای از توفیقات خود در سرزمین دیلم پرداخت و ضمن اشاره به تعلیم پذیری مردمان آن سامان در حوزه فردی و اجتماعی بیان داشت: مردم آن دیار از آداب، سنن و دین آباء و اجدادی خویش دست شسته، مستبصر و آگاه شده، به اسلام گرویدند. آنان اهل امر به معروف و نهی از منکر هستند و واجبات و فرائض از جمله نماز و حدود آن را اقامه می‌کنند، تا جایی که اگر در راه هزار دینار بیابند، آن را تصرف نخواهند کرد، مگر آنکه به صاحبش برسانند (جدبان، ۱۱).

وی به معاملات و دیگر عقود شرعی مثل ازدواج و طلاق و سایر احکام اجتماعی نیز توجه داشت و احکام و قوانین مربوط به بخش اجتماعیات را بر اساس شریعت و فقه

شیعی آموزش می‌داد. از جمله در باب طلاق به رغم دیدگاه مذهبی زیدیه مخالف طلاق بدع بود.^۱ به نظر برخی محققان، وضع چنین احکامی حاکی از توجه ناصرللق به احکام و قوانین اجتماعی اسلام و تشیع و کاربست آنها در جامعه بود و بعضی را نیز عقیده بر آن است که ناصرللق در این باب و در بعضی از احکام دیگر دیدگاهی نزدیک به فقه امامیه داشت (رحمتی، ۸۴).

۲-۲-۵. مسجد و نقش آن در همبستگی اجتماعی از نگاه ناصر اطروش

ناصرالکبیر بر آن بود که مسجد صرفاً محل عبادت نیست و مانند صدر اسلام، آن را مرکز آموزشی، قضایی، بسیج نیروها و عامل مناسبی برای همبستگی اجتماعی و نیز مکان مناسبی برای حل مسائل و مشکلات مردم می‌دانست.^۲ وی بر این اساس با ساختن مساجد متعدد در شمال ایران بخصوص در روستاها وحدت اجتماعی را تحکیم بخشید تا بتواند به اهداف و ایده‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خویش دست یابد. این خلدون ضمن اشاره به این اقدام ناصر اطروش، به تأثیر ساخت مساجد به فرمان و همت وی در گسترش اسلام اشاره کرده است (ابن خلدون، ۳۳/۴). میر ظهیرالدین مرعشی از مسجدی در منطقه رودبارک از توابع اشکور سخن به میان آورده است که ناصر اطروش آن را بنیاد نهاد و تا دوره آل کیا معمور بود (مرعشی، ۴۷۲). به نظر ستوده، آستانه هفت امام در آنجا باید همان مسجد رود بارک باشد (ستوده، ۳۹۲/۲). رابینو هم مسجد بنیادشده ناصر اطروش را در روستایی به نام گیلکجان،^۳ مشرف به رودسر دیده بود (رابینو، ۴۲۱). بقایای بعضی از این مساجد هم اکنون نیز برجاست (مجد، ۹۹، ۱۰۴). بدین ترتیب، ناصر اطروش برای ایجاد تغییرات و همبستگی اجتماعی، مسجد را مرکزی مهم اجتماعی با کارکردهای مختلف برگزید. مرعشی نیز به آثار این رویکرد ناصرللق توجه خاص نشان داده و در باره همبستگی مردم آورده است: «از اهالی گیلان و دیلمان خلق بسیار بر او بیعت کردند و از طریق زردشتی به دین محمدی از انفاس متبرکه او نقل کرده و مذهب او اختیار نمودند و مردمان زیادی دور او جمع شدند» (مرعشی، ۱۴۴). ناصر اطروش در تبلیغ اسلام همتی والا داشت و بسیاری

۱. این نوع طلاق در پاورقی ص ۵ توضیح داده شده است.

۲. چنانکه پیامبر(ص) مکانی به نام صفة برای اسکان و حل مشکل اصحاب بی‌بضاعت تعیین کرده بود.

۳. یکی از روستاهای رانکوه واقع در ارتفاعات مشرف به رودسر می‌باشد.

از اهالی رانکوه، اشکور، گیلکجان، هوسم به دست او شیعه شدند و در وفاداری نسبت به وی سوگند یاد کردند (خواندمیر، ۴۱۲/۲). یکی از پژوهشگران برجسته، با توجه به مطالعات میدانی خود با اشاره به ساخت مساجد متعدد نوشته است: مردم رانکوه و اشکور در اواخر قرن سوم قمری به دست ناصرلحق به مذهب زیدی گرویدند (ستوده، ۲۳۲/۲). وی این امر را با تأثیر سیاست اجتماعی ناصر اطروش در ساخت مساجد و کارکردهای متنوع آن مربوط می‌داند.

۵-۲-۳. ساده زیستی و روا داری با زیر دستان و مخالفان

از جمله رفتارهای ناصرلحق که می‌تواند حاکی از توجه وی به طبقات پایین جامعه باشد، زهد و ساده زیستی او بود. شیوه رفتاری او موجب اعتماد و گرایش مردم به وی می‌شد. او برای خود عمارتی نساخت و آشکارا می‌گفت: من برای تخریب و مبارزه با تجمل آدمم نه برای ساخت عمارت و تجدید بنای آنچه در گذشته وجود داشت (حسینی، ۶۰۶). ویژگی برجسته و ممتاز دیگر وی این بود که در طول اقامت در مناطق شمال ایران تغییر خلق و خوی و مرام و منش نداد. وی اهل روا داری با مردم و عفو و اغماض نسبت به زیر دستان و مخالفان بود. یکی از مصادیق بارز روا داری، عفو و گذشت ناصر اطروش، واکنش متفاوت او در برابر رفتار سردار سپاهش حسن بن قاسم و ناسپاسی وی بود: حسن بن قاسم از سرداران ناصر اطروش در گیلان به این سبب که پرداخت مواجب سپاهیان دیر شده بود، با آنان هم صدا شد و به عنوان دادخواهی به آمل لشکرکشی کرد؛ سپس در اقدامی غافلگیرانه، ناصرالکبیر را دستگیر و در قلعه‌ای واقع در لاریجان به زندان افکند. در این تهاجم، خانه ناصرلحق نیز غارت شد. مردم آمل پس از آگاهی از این تعدی به حمایت از ناصر اطروش برخاستند و او را رهانیدند و به آمل باز گرداندند. چون حسن بن قاسم دستگیر شد، به گزارش ابن اسفندیار، ناصرلحق از او روی نگردانید و حتی کلمه درشتی نیز بر زبان نیاورد و گفت: عفو کردم. آنگاه پس از مدتی، ولایت گرگان را به او سپرد و نواده خود را به عقد او در آورد (ابن اسفندیار، ۷۴). این رفتار ناصر اطروش در مقایسه با سیاستمداران و حکمرانان روزگار کاملاً بدیع و شگفت انگیز بود و حاکی از روح والا و شیوه انسانی - اسلامی او. وی خوش نداشت کسی از هیبت و وقار او درهراس باشد. روزی نام یکی از زیر دستانش را چندین بار صدا زد، اما جوابی نیامد، اندکی بعد فرد یاد شده را در حیاط خانه دید و به او گفت: چرا

پاسخ نمی‌دهی؟ خدمتکار گفت: به دلیل امنیتی که از جانب تو احساس می‌کنم! ناصرالحق به زمین افتاد و سجده کرد و گفت: سپاس مخصوص خدایی است که بندگان از شرّ من در امان هستند (مادلونگ، ۲۱۶). ناصر اطروش با اصل مدارا و مصالحه با فرق اسلامی، در صدد بود تا از دشمن‌سازی و تحریک پیروان دیگر مذاهب جلوگیری کند. وی با رویکردی مسالمت آمیز آنان را به صلح دعوت می‌کرد و به مخالفان خود نامه می‌نوشت و آنان را از جنگ‌های فرقه‌ای بی‌ثمر بر حذر می‌داشت؛ چنانکه در نامه‌ای به حسین بن علی آملی سنی مذهب که مردم را بر ضد وی تحریک می‌کرد، او را به صلح فرا خواند و به او توصیه کرد که مانند صحابه سلف در ماجرای جنگ بین امام علی (ع) و معاویه باشد (هارونی، ۱۰۳).

۳-۵. پیامدهای فکری - فرهنگی

۱-۳-۵. تألیف و نشر آثار علمی

به گزارش بسیاری از مورخان و محققان، ناصر اطروش از نظر علمی نیز، کارنامه درخشانی از خود به یادگار گذاشت. ابن اثیر مقام و شخصیت علمی وی را چنین توصیف کرده است: ناصر اطروش فردی ادیب، شاعری مفلح (آن که شعر نیکو گوید)، دانشمند، امام در فقه و دین، علامه و نادره گو بود (ابن اثیر، ۸۲/۸). ناصر اطروش آثار و تألیفات بسیاری در موضوعات مختلف فقهی، کلامی، تفسیر، تاریخ، انساب، ملل و نحل، شعر و ادبیات به رشته تحریر در آورد. وی دیوان شعر داشت (جدبان، ۱۷). بر بعضی از این آثار، شاگردان و پیروانش حواشی و تعلیقه‌های متعدد نوشته‌اند. مکتب فقهی و کلامی او تا زمان تشکیل دولت صفویه در قرن دهم قمری در شمال ایران رواج داشت و به «ناصریه» معروف بود (رحمتی، ۸۷). او هر گاه در مجلسی می‌نشست، شاگردش ابو عبدالله ولیدی قاضی، ملازم مجلس بود و هرچه ناصر از موضوعات علمی و ادبی می‌گفت، می‌نوشت و از این یادداشت‌ها، ولیدی کتابی با عنوان *الفاظ الناصر* تصنیف کرد (جدبان، ۱۲؛ عمادی حائری، ۱۹).

به گزارش ابن ندیم، به نظر زیدیان، ناصر اطروش یکصد کتاب و رساله تألیف کرد (نک: ادامه مقاله) (ابن ندیم، ۲۴۰)، اما غالب این آثار به دلایل مختلف از میان رفت، همچون بی توجهی و انتقال نیافتن به یمن و دیگر مناطق امن، یا حتی به احتمالی به سبب رقابت‌های فرقه‌ای از سوی هواداران مکتب فقهی الهادی، ولی نقل‌هایی از آثار او،

در منابع بعدی به ویژه آنچه به دست زیدیان شمال در قرون بعد تألیف شده، باقی مانده است (موسوی نژاد، ۳۳). علاوه بر عوامل فرقه‌ای، در سبب از بین رفتن این آثار می‌توان شرایط آب و هوای منطقه را نیز در نظر گرفت. از کتاب‌های وی در حال حاضر فقط دو رساله منتشر شده است: *الأحتساب و البساط*، به همت و کوشش یکی از محققان یمنی، عبدالکریم احمد جدبان.

۱. *الإحتساب*، رساله‌ای است موجز در موضوع حسبه، که مؤلف در آن وظایف محتسب را به تفصیل برشمرده است. ناصرالحق در این رساله، به حدیثی از امام جعفر صادق (ع) استناد کرده است: *وامروا بالمعروف و انهوا عن المنکر (اطروش، الأحتساب، ۳۸)*.

۲. *البساط*، اثر کوتاه دیگری است در مسائل کلامی، همچون: ایمان و اقسام آن، کفر، نفاق، ضلالت، جبر و مباحث قضا و قدر که از مهمترین مسائل کلامی عصر ناصرالحق بود. وی در این کتاب در بحثی تحت عنوان «مسائل المجره»، بیست پرسش جبریون را مطرح و پاسخ داده است. در آغاز این کتاب، بحث مستوفایی است در باب توحید و معرفت باری تعالی با عنوان معرفه الله که در آن شباهت بسیاری با خطبه اول امام علی (ع) در *نهج البلاغه* در باب توحید دیده می‌شود و بسا که ملهم از آن خطبه باشد. در این کتاب این عناوین آمده است: اول عبادت، شناخت خداوند است به اینکه آفریدگاری لطیف، مهربان و روزی دهنده است. ریشه معرفت تو نسبت به آفریدگارت، یکتا دانستن، منزه داشتن (اطروش، *البساط*، ۴۵) در تعریف ایمان، ایمان را به اقرار لسان و تصدیق به قلب توصیف کرده است (همو، ۵۴، ۵۵). همچنین حدیث مشهوری از امام صادق (ع) آورده است: *التقیه دینی و دین آبائی و لا ایمان لمن لا تقیه له (همو، ۶۹)*، که به نظر می‌رسد با مبانی سیاسی و عقیدتی زیدیه قابل جمع نیست، زیرا زیدیه تقیه را برای ائمه خود جایز نمی‌دانند و این خود می‌تواند دلیلی بر تقریب مبانی فکری ناصر اطروش به اعتقادات امامیه بنا به ضرورت‌های عقیدتی و سیاسی تلقی شود.

برخی از آثار و تألیفات ناصر اطروش که ابن ندیم آنها را ثبت کرده، عبارت است از:

- ۱- کتاب الطهاره ۲- کتاب الاذان و الاقامه ۳- کتاب الصلاه ۴- کتاب اصول الزکات
- ۵- کتاب الصیام ۶- کتاب المناسک ۷- کتاب السیر ۸- کتاب الایمان والندور ۹- کتاب الرهن
- ۱۰- کتاب بیع امهات الاولاد ۱۱- کتاب القسامه ۱۲- کتاب الشفعه ۱۳- کتاب الغصب ۱۴- کتاب الحدود. و در پایان می‌افزاید: اینها کتابهایی بود که ما دیدیم (ابن ندیم، ۲۴۰) نجاشی نیز شماری دیگر از آثار مکتوب ناصر اطروش پیرامون موضوعات

مختلف را آورده است: ۱- کتاب فی الامامه صغیر ۲- کتاب الطلاق ۳- کتاب فی الامامه کبیر ۴- کتاب فدک و الخمس ۵- کتاب الشهداء و فضل أهل الفضل منهم ۶- کتاب فصاحه ابي طالب ۷- کتاب معاذیر بنی هاشم فیما نقم علیهم ۸- کتاب أنساب الاثمه و موالیدهم الی صاحب الامر علیهم السلام (نجاشی، ۵۸، ۵۷).

همچنین عبدالکریم احمد جدبان نام ۲۳ عنوان از آثار ناصر اطروش را که به همت شاگردان یا پیروان مکتب فقهی او در زمان حیات یا پس از وفات وی جمع آوری شده و به نگارش درآمده را ذکر کرده و برخی از این عناوین با آنچه نجاشی آورده مشترک است: ۱- البساط ۲- الاحتساب ۳- الناصریات ۴- التفسیر ۵- الحجج الواضحه بالدلائل الراجحه فی الامامه ۶- الامالی ۷- المغنی ۸- کتاب فی اصول الدین ۹- المسفر ۱۰- ألفی فی فدک و الخمس ۱۲- الشهداء و فضل اهل الفضل منهم ۱۳- فصاحه ابي طالب ۱۴- معاذیر بنی هاشم فیما نقم علیهم ۱۵- انساب الاثمه و موالیدهم ۱۶- الظلامه الفاطمیه ۱۷- جوامع النصوص ۱۸- ألفاظ الناصر ۱۹- الباهر فی الفقه ۲۰- الحاصر لفقه الناصر ۲۱- الناظم ۲۲- الموجز ۲۳- الابانه (جدبان، ۱۶، ۱۵). ناصرالحق با وجود مشغله‌های فراوان، به عنوان عالمی کثیر التصنیف شناخته می‌شد. زیدیان قاسمی او را از «علمای عترت» می‌شمردند، اما زیدیان ناصری او را صاحب دعوت، الامام الاعظم الاکرم الامام الناطق بالصدق و امام حق می‌دانستند و با تعبیر مخصوص «الناصر للحق علیه السلام» از او نام می‌بردند. تعلیمات اعتقادی و فقهی ناصر الکبیر، با تعلیم قاسم بن ابراهیم رسی (۱۶۹-۲۴۶ ق) تفاوت‌هایی داشت (عمادی حائری، ۹). در بسط نظرات فقهی ناصر اطروش می‌توان به کتاب *الابانه* از ابو جعفر محمد بن یعقوب هوسمی^۱ و *المغنی* از علی بن پیرمرد دیلمی اشاره کرد. کتاب هوسمی متنی مرجع در میان فقیهان ناصری مذهب طبرستان، دیلمان و گیلان بود و شرح نویسی بر *الابانه* هوسمی در میان زیدیان ناصری رواج فراوانی داشت و هوسمی آن را بر اساس گفته‌های شهری^۲، در سه تحریر نوشت (رحمتی، ۸۳).

۱. هوسم نام قدیمی رودسر در استان گیلان است.

۲. علی بن عبدالله بن القاسم بن الامام المؤید بالله محمد بن القاسم بن محمد الحسنی الشهری الصنعانی، از علمای زیدیه در فقه و حدیث بود.

۵-۳-۲. رواج فقه شیعی

در میان کتابهای ناصرلحق یک دوره فقه اسلامی دیده شده است (نوبختی، ۵۹؛ مسعودی، ۲۱۱/۲؛ جعفریان، ۲۶). ناصر اطروش در مسائل فقهی آراء و نظرات خاصی داشت و دیدگاه‌های وی در مسائل فقهی با دیدگاه‌های دیگر عالمان برجسته فقه زیدی از جمله: قاسم بن ابراهیم^۱ و الهادی^۲ تفاوت داشت. از جمله در مسأله طلاق بدع، نظری نزدیک به فقه امامیه داشت. در مسأله ارث و مفهوم عصبه (خویشاوندان پدری) بر خلاف زیدیه، قائل به توسع آن به خویشاوندان دختری بود (رحمتی، ۸۴). همچنین دیدگاه وی در احکام مربوط به اذان و اقامه و قنوت در نماز یومیه و نماز میت را حاکی از تقریب فقه زیدیه به امامیه تلقی کرده‌اند (الاحتساب، ۴۶).

ناصر اطروش در مدیریت جامعه نیز از نگاه فقهی رویکرد ویژه‌ای داشت: امام یا نماینده او (محتسب) باید از اختلاط زنان با مردان در کوچه و بازار جلوگیری کند. از نظر وی زیارت قبور پذیرفته است و به این روایت از پیامبر اکرم (ص) استناد کرده است: کنت نهیتکم عن زیارة القبور ألا فروروا و لا تقولوا هجرا، یعنی، من شما را از زیارت قبرها باز داشتم، آگاه باشید! به زیارت قبرها بروید ولی سخنان نا بخردانه نگوئید. از نظر الناصر، نوحه و مویه زنان بر میت و مشارکت در تشییع جنازه جایز نیست (همانجا، ۴۸، ۴۹، ۵۱).

البته ناگفته نماند که دیدگاه فقهی ناصر اطروش محتملا آثار زینباری در حوزه فرهنگ بومی و باستانی مناطق شمالی به جا گذاشته باشد. از جمله نظراتش در باب امور حسبی که در کتابش به نام الاحتساب و شیوه‌های اجرایی آن به ظهور رسیده است (همانجا، ۴۸). به گزارش یکی از محققان معاصر، ناصرلحق بر این نظرات و احکام خود تأکید می‌کرد: محتسب وظیفه دارد قبور را با زمین هم سطح کند و هر چیز مصور را بشکند؛ حتی تصاویر بر درهای ابنیه و پارچه‌های مصور نیز، شکل سر را پاک کند و سکه‌های منقوش ایرانی غیر مسلمان را از بین ببرد (کاظم‌بیک، ۹۵) که ناظر به آثار باز مانده از زرتشتیان و موارث بومی منطقه و مربوط به دوران پیش از اسلام بوده و نماد منکر و تجلی کفر و بد دینی تلقی می‌شد. این آراء محتملا در تخریب آثار تاریخی

۱. قاسم بن ابراهیم الرسی، از نوادگان امام مجتبی (ع) و از ائمه زیدی، متکلم و نظریه پرداز در حوزه فقه و کلام متوفی ۲۴۶ق.

۲. یحیی بن حسین بن قاسم رسی، معروف به امام هادی الی الحق، متولد ۲۴۵ در مدینه و بنیانگذار حکومت زیدیه در یمن بود.

شهر آمل (همو) و شاید شهرهای دیگر مؤثر بوده است. اگرچه در گزارش متقدمان، توجه رهبران علوی به فرهنگ مردم بومی قابل ملاحظه بوده است (ابن اسفندیار، ۵۰).

۳-۳-۵. تشکیل مجالس علمی

ناصر اطروش دانشمندی بزرگ، مؤلفی پرکار و شاعری چیره دست بود. عبدالکریم احمد جدبان به نقل از کتاب *الحدائق الوردیه* نوشته است: او علاوه بر علوم مرتبط با قرآن و سنت و معارف اسلامی و فقه با دیگر کتب آسمانی از جمله تورات و انجیل نیز آشنایی داشت (جدبان، ۱۱).^۱ هرچند دلیلی بر آشنایی او با دیگر کتب آسمانی ارائه نکرده است. سید مرتضی در *الناصریات* در خصوص مقام علمی و فقهی اطروش نوشته است: «فضیلت وی در علم و زهد و فقاہت از خورشید تابان روشن تر است...» (شریف مرتضی، ۶۳) ناصرلحق با وجود مشغله فراوان هرگز از مصاحبت با علما و دانشمندان و ادیبان غافل نبود. وی زمانی که به حکومت رسید خطاب به مردم گفت: «تنها هم نشینان من دانشمندان شما و تنها استراحت من گفت و گو با شماست» (جدبان، ۲۶). در شدت علاقه وی به علم و دانش همین بس که وقتی از حکومت کناره‌گیری کرد، به امر تعلیم و تعلم روی آورد: «ناصر کبیر بترک مُلک گفت و با خلائق بشریعت زندگانی پیش گرفت و از اطراف جهان برای استفاده پیش او آمدندی و اقتباس فنون و علوم کردند از فقه و احادیث و نظر و شعر و ادب و سیدی بسیار افادت بود» (ابن اسفندیار، ۲۷۵؛ نیز: مرعشی، ۱۴۸). ابن اسفندیار علاوه بر بیان فعالیت علمی و فرهنگی ناصر اطروش در آمل به تأسیس مدرسه و کتابخانه و موقوفات آن که به همت وی برای آن مدرسه تعیین شد نیز اشاره کرده است (همو، ۹۷). او را مؤسس نخستین مدرسه در تاریخ تعلیم و تعلم دوره اسلامی شناخته‌اند (مرعشی، ۱۴۸؛ صدیق، ۳۸۴). به نوشته مؤلف تاریخ مازندران: ناصرلحق در مدرسه‌ای که خود ساخته بود، ساکن شد و با مردم به طریق شرع رفتار می‌کرد و از اطراف جهان مردم برای استفاده از علوم، روی به او نهادند و از علم و فقه و حدیث و شعر و ادب او استفاده می‌کردند (گیلانی، ۱۱۰). ناصر اطروش شاگردان مبرزی هم پرورش داد و با تألیف کتب متعدد در همه حوزه‌های فقه اسلامی مکتبی خاص در زیدیه تأسیس کرد که به نام وی به «ناصریه» مشهور شد. شهرت علم و فقه و کمالات

۱. آشنایی ناصر اطروش با تورات و انجیل لزوماً به این معنا نیست که وی به زبان اصلی آن متون یعنی عبری آشنا بوده است.

اخلاقی ناصرلحق روند نشر اندیشه‌ها و آراء فقهی و علمی او را در شمال ایران گستراند و دوام مکتب ناصریه تا دوران صفویه حاکی از مقبولیت علمی و جذابیت مردمی او بود.

نتیجه

در زمره مهاجران علوی به مناطق شمالی ایران، نقش و تأثیر ناصرلحق حائز کمال اهمیت است، زیرا وی توانست پس از مهاجرت به یکی از دورترین مناطق ایران از دستگاه خلافت یعنی گیلان، دیلمان و طبرستان حکومتی با همیاری مردم بومی آن دیار بر پا کند؛ حکومتی با رهبری و ویژگی‌های فردی و اجتماعی مختص خویش. تأثیر او به لحاظ عقیدتی - سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، متفاوت و شگفت و دیرپا بود. بدین ترتیب، مردمی که پیش از آن در انزوای سیاسی از دستگاه خلافت بسر می‌بردند، دیری نپایید که نه تنها از سلسله جبال البرز گذشتند، بلکه با تسلط بر بغداد مرکز عباسیان آثار و پیامدهای فوق العاده‌ای بر جهان اسلام روزگار خویش و ایران پس از خود بر به جای نهادند. بنابراین می‌توان به اختصار پیامدهای مهاجرت این رهبر علوی را در سه بخش بیان کرد:

پیامد سیاسی مهاجرت ناصر اطروش، پیوند میان اخلاق فردی و سیاسی، نفی اصل وراثت در انتقال قدرت و انحصار گرائی خاندانی در امر حکومت، روا داری با زیر دستان و مخالفان و گذشت خطا کاران در عرصه سیاسی و احیای حکومت علویان در طبرستان و دیگر مناطق شمالی ایران بود و پیامد اجتماعی مهاجرت او، ترویج و عمل به فریضه امر به معروف و نهی از منکر و دیگر احکام و قوانین اجتماعی اسلام، اجرای عدالت اجتماعی از جمله در اخذ مالیات و کوشش در جهت همزیستی مسالمت آمیز میان مهاجران علوی و بومیان در گیلان، دیلمان و طبرستان و تأسیس مساجد متعدد.

و از حیث فرهنگی، نشر آموزه‌های مذهبی تشیع زیدی از طریق وعظ و تبلیغ، بنای مسجد به عنوان مرکز فرهنگی و بسط و گسترش تعالیم اسلام، که پیامد آن، مسلمانی بسیاری از زرتشتیان منطقه شمال ایران بود. تثبیت دیدگاه فقهی ناصر اطروش در جامعه در تخریب برخی از آثار و موارث دوره باستانی که جنبه کفرکشی داشت مؤثر بود. کوشش برای تقریب مذهب زیدیه به امامیه، تأسیس کتابخانه و نخستین مدرسه و موقوفه در شهر آمل و تألیف آثار متعدد اعم از فقه، کلام، تفسیر، حدیث، ادبیات، شعر، و تربیت شاگردان و تشکیل مجالس علمی و مشارکت طالبان علم به محضر و مجلس

درس او در آمل، گسترش و تعمیق اسلام و آموزه‌های شیعی از دیگر پیامدهای فرهنگی حضور ناصرالحق در منطقه به شمار است.

منابع

قرآن کریم

آملی، اولیاء الله، *تاریخ رویان*، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ش.

ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمدبن حسن، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران: پدیده خاور، ۱۳۶۶ ش.

ابن الاثیر، عزالدین، علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ / ۱۹۶۵.

ابن التّدیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، أعتنى بها و علق علیها الشیخ ابراهیم رمضانی، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۷ / ۱۹۹۷.

ابن خلدون، عبد الرحمن، *العبر*، ترجمه عبد المحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.

ابن منظور، محمد بن مکرم، ابوالفضل جمال الدین، *لسان العرب*، جلد پنجم، بیروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.

اصفهانى، حمزه بن الحسن، *تاریخ سنّی الملوك الارض والانبیاء*، منشورات دارمکتبه الحیاه، بی تا. اطروش، آلامان ناصر للحق الحسن بن علی، *آلبساط*، تحقیق، عبدالکریم احمد جدبان، صعه: مکتبه التراث الاسلامی، ۱۴۱۸ / ۱۹۹۷.

همو، *الاحتساب*، تحقیق عبدالکریم احمد جدبان، صعه: مکتبه التراث الاسلامی، ۱۴۲۳ / ۲۰۰۲.

امین، سیدمحسن، *اعیان الشیعه*، تحقیق حسن الامین، المجلد الخامس و المجلد الثامن، چاپ بیروت، ۱۴۰۳.

باسانی، *تاریخ ایران*، پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ش.

جدبان، عبدالکریم احمد، *مقدمه الاحتساب*، آلامان ناصرالحق الحسن بن علی اطروش، صعه: مکتبه التراث الاسلامی، ۱۴۲۳ / ۲۰۰۲.

جعفریان، رسول، *اطلس شیعه*، تهران: سازمان جغرافیایی نیروی مسلح، ۱۳۸۷ ش.

حسنی، ابوالعباس، *المصابیح*، صنعاء: مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیه، ۱۴۲۲.

حکیمیان، ابوالفتح، *علویان طبرستان*، تهران: انتشارات الهام، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین، *حبیب السیر*، جلد دوم، انتشارات خیام، بی تا.

- رابینو، یا سنت لوئی، *ولایات دارالمرز ایران*، گیلان، ترجمه جعفر خمایی زاده، رشت: انتشارات طاعتی، ۱۳۸۶ ش.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، مصحح، داودی، صفوان عدنان، ترجمه حسین خداپرست، جلد چهارم، قم: دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۹۰ ش.
- رحمتی، محمد کاظم، *زبده در ایران*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، چاپ اول، ۱۳۹۲ ش.
- ستوده، منوچهر، *از آستارا تا استراباد*، جلد دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰ ش.
- شریف المرتضی، علم الهدی آسید علی بن الحسین بن موسی، *مسائل الناصریات*، تهران: مؤسسه الهدی، ۱۹۹۷/۱۴۱۷.
- شورمیح، محمد، ولی الله مرادیان، رمضان رضایی، «نقش و عملکرد ناصر کبیر در نشر اندیشه شیعی در طبرستان»، *فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، قم، شماره ۲۶، سال هشتم، بهار ۱۳۹۶.
- شوشتری، قاضی نورالله، *مجالس المومنین*، جلد دوم، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۴ ش.
- شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، *الملل و النحل*، ترجمه مصطفی خالقدادهاشمی، جلد اول، با مقدمه و حواشی و تصحیح و تعلیقات محمد رضا جلالی نائینی، تهران: اقبال ۱۳۷۳ ش.
- شیخ مفید، محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی، تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران: اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
- صدیق، عیسی، *تاریخ فرهنگ ایران*، تهران: چاپ زیبا، ۱۳۵۴ ش.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ۱۹۶۷/۱۳۸۷.
- طوسی، شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن، *رجال*، قم: منشورات الرضی، بی تا.
- عمادی حائری، سید محمد، *مقدمه آلابانه*، تألیف ابوجعفر محمد بن یعقوب هوسمی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- فلاح، ابراهیم، «تحلیلی از زندگی ناصر کبیر»، *مجموعه مقالات همایش ناصر کبیر*، قم: مجمع جهانی اهل بیت، ۱۳۹۲.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی حسن عبدالملک قمی، تصحیح و تحشیه سید جلال الدین تهرانی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۱ ش.
- قمی، شیخ عباس، *سفینه البحار*، جلد دوم، قم: دارالاسوه، بی تا.
- کاظم بیکی، محمد علی، «نابودی آثار تاریخی آمل»، *فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ و تمدن اسلامی*، دانشگاه تهران، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۴.
- گیلانی، ملاشیخعلی، *تاریخ مازندران*، مصحح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ش.

- مادلونگ، ویلفرد، *اخبار ائمه الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان*، بیروت، المعهد الامانی للابحاث الشرقيه، ۱۹۸۷.
- همو، *فرقه‌های اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم سرتی، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱.
- مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، جلد بیستم، محقق محمد رضا و محی الدین مامقانی، قم: مؤسسه آل البيت، لاحیاء التراث، ۱۳۸۹ ش.
- مجد مصطفی، *ظهور و سقوط علویان طبرستان*، نشر رسانش، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.
- همو، مرعشیان، *ظهور و سقوط*، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بندر عباس، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- مرعشی، سید ظهیرالدین، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، به سعی و اهتمام ه. ل. رابینو، مطبعه عروه الوثقی، ۱۳۳۰ ق.
- همو، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، مقدمه دکتر محمدجواد مشکور، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران: انتشارات شرق، ۱۳۶۸ ش.
- مرعشی، میرتیمور، *تاریخ خاندان مرعشی*، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۶۴ ش.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۷۰.
- مشکور، محمدجواد، *فرهنگ فرق اسلامی*، با مقدمه و توضیحات کاظم مدیر شانچی، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ ش.
- موسوی نژاد، سیدعلی، مقدمه، *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی شخصیت و افکار ناصر کبیر*، قم: مجمع جهانی اهل البيت، زمستان ۱۳۹۲ ش.
- موسوی نژاد، سیدعلی و سیداکبر موسوی تنیانی، «بررسی انتقادی دیدگاه‌ها دربارهٔ مذهب ناصر کبیر و خاندان وی»، *مجله تاریخ اسلام باقرالعلوم*، سال شانزدهم، شماره دوم، مسلسل ۶۲، تابستان ۱۳۹۴.
- نجاشی، آبی العباس احمدبن علی، *رجال النجاشی*، المحقق آسید موسی الشبیری الزنجانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی تابعه لجماعه المدرسین، ۱۴۱۶ ق.
- نجفی، محمدحسن، *جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ ق.
- نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعہ*، ترجمه و تعلیقات دکتر محمد جواد مشکور، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- نوری، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل*، جلد سوم، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۲۰ ق.
- نسائی، حسین بن ناصر، *مطمح الآمال*، تحقیق عبدالله بن عبدالله الحوثی، اردن: مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیه، ۱۴۲۰ ق.
- هارونی، ابوطالب یحیی بن حسین، *الافاده فی تاریخ الائمه الساده*، صعده: مرکز اهل البيت للدراسات الاسلامیه، ۱۴۲۲ ق.
- هوسمی، ابو جعفر محمدبن یعقوب، *آلبانه*، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.